

23- Scheinin, Anne - Grace. (1983) "The Burden of Suicide."
"Newsweek. Feb. 7,p.13

24- Seligman, M. (1975) Helplessness. San Francisco:
W.H.Freeman.

25- Walton, H.J. (1978) In Forrest, Affleck & Zealey (Eds)
Companion to psychiatric Studies, 2nd end. Edinburgh: Churchill
Livingstone.

26- Zitrin, c. et al (1978) Behaviour therapy, supportive
psychotherapy, imipramine and phobias. Archives of General
psychiatry, 35: 307-316.

پاورقی‌ها

۱- دکتر تریسی هربرت (**Tracy B. Herbert**) استاد روان‌شناسی در
دانشگاه پیتسبورگ آمریکا است. این مقاله از شماره مارس - آوریل ۱۹۹۴ مجله
World Health ترجمه شده است.

ارزشهای اخلاقی

اثر: دکتر سید حسن حسنی

از: دانشگاه تهران

چکیده

مسئله ارزشهای اخلاقی از عمده‌ترین مباحث اخلاقی است، آنچه در این مقاله در حد آگاهی نویسنده بر محور این مسئله فراهم آمده، در طی چند فراز است:

فراز اول در ماهیت اخلاق و سبب پیدایش صفت اخلاقی است. بعضی آن را تابع طبیعت و مزاج معرفی نموده‌اند و بعضی دیگر معتقدند که منشأ پیدایش اخلاق عادت است از این رو اخلاق را اکتسابی و قابل تغییر میدانند، دلائلی نیز ارائه نموده‌اند، تادیب و تربیت و پیروی از شرایع آسمانی را در اصلاح اخلاق مؤثر میدانند.

فراز دوم در معنی ارزش اخلاقی است، چون علوم یا توصیفی‌اند که صرفاً در مقام گزارش از اطلاعات و تحقیقات است مانند ریاضیات و طبیعیات و یا ارزشی می‌باشند چون منطق که در بیان خطا و حقیقت و حق و باطل است و علم اخلاق که در تبیین سعادت و شقاوت و کمال و انحطاط است، چه حق و باطل و یا سعادت و شقاوت برای انسانها یکسان نیست، بلکه در تکامل و یا انحطاط افراد دخیل‌اند. اخلاق در میان علوم ارزشی، که ارزشش معنوی است، سودمندتر است. هر کس اتصافش که بصفات نیک اخلاقی بیشتر باشد انسان تکامل یافته‌تری است.

فراز سوم، در نیازمندی بشر به روشهای اخلاقی است و در تبیین

اموری که مؤثر در اخلاق پایدار است چون تعالیم دینی و آگاهی از آداب نیک و کیفیت پرورش استعدادهای نیک و
در پایان مقاله یادآور این مطلب است که آموزش هر علمی باید توأم با آموزش علم اخلاق باشد، تا وسیله‌ای جهت تکامل و اصلاح بُعد معنوی انسانها باشد و هم چنین موجب خواهد شد که علم تمرینی در راه درستی و راستی و حقیقت و معنویت باشد. ارزش هر علمی در این خواهد بود که تا چه اندازه با روشهای اخلاقی قابل سنجش و انطباق است.

علم اخلاق در میان علوم شریفترین و سودمندترین علوم است، چون موضوع این علم که نفس ناطقه است، عبارت از همان حقیقت انسان است که شریفترین نوع موجودات است و غایت آن بکمال رساندن انسان از نخستین حد وجودی او تا به آخر مرتبه رشد و کمال او است که متصل به افق فرشتگان است چه، تفاوت میان افراد نوع انسان بسیار است، در میان نوع انسان پست‌ترین موجودات و شریفترین موجودات وجود دارد.

این بیت نیز اشاره بآن است :

وَلَمْ أَرَ أَهْمَالِ الرَّجَالِ تَفَاوُتًا لَدَى الْمَجْدِ حَتَّى عَدَّ الْفَ بَواحِدٍ
ندیدم چو مردان که اندر بزرگی تفاوت هزاری به یک تن برابر

و نیز در این بیت فارسی آمده است :

ای نقدِ اصل و فرع ندانم چه گوهری

کز آسمان بلندتر و از خاک کمتری

پیامبر اسلام در رابطه با همین تفاوت میفرمایند: «أَنْتِ وَرِئْتُ بِأُمَّتِي فَرَجَحْتُ بِهِمْ»

من با امتم سنجیده شدم و بر آنان برتری یافتم. این تفاوت برای افراد که یکی

پست‌ترین موجود و دیگری برترین موجود است بحسب اختلافی است که در صفات اخلاقی بهم رسانده‌اند، به سبب این علم آدمی از خضیض حیوانیت به اوج مراتب فرشتگان میرسد، بهمین جهت حکمای پیشین علم حقیقی را جز بر علم اخلاق اطلاق نمی‌کردند و آن را اکسیر اعظم نامیدند و معتقد بودند تا متعلم اخلاقش تهذیب نشده باشد فراگیری سایر بحال علوم او سودی نخواهد داشت بحث اخلاقی دارای ابعاد متنوعی است، یک زاویه و یک بُعد آن مسئله ارزشهای اخلاقی است^۱. مسئله‌ای است که میتوان آن را نتیجه و هدف و حاصل از مجموع مباحث اخلاقی دانست. آنچه هم که در این مقال فراهم آمده است، چنان نیست که جامع و برآورنده خواسته هر خواننده‌ای باشد لیکن «آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید» ورود در این مقوله نیاز به بیان مطالبی در چند فراز است.

فراز اول: در بیان ماهیت و حقیقت اخلاق است که اخلاق چیست؟

اخلاق جمع خُلق است و در حقیقت خلق گفته شده است که آن ملکه نفسانی است و سبب انجام کار بسهولت از انسان است، بدون احتیاج به اعمال فکر و نظر. و ملکه، کیفیت نفسانی ثابتی است که بگندی زوال پذیرد^۲ در سبب پیدایش خُلق اختلاف نظر است، باعتقاد بعضی سبب وجود خُلق طبیعت و مزاج است، از این رو، هیچ خلقی خواه خوب باشد و یا بد باشد قابل تغییر نیست.^۳

طبق نظر این گروه تمام صفات و ملکات اخلاقی تحت تأثیر مزاج و طبیعت انسان است، زیرا بعضی از افراد برحسب جبلت خود چنان‌اند که با کمترین سببی به خشم می‌آیند و یا می‌ترسند و یا غمگین میشوند و با کمترین چیز تعجب آوری می‌خندند و بعضی دیگر بر خلاف این گروه‌اند، گاهی اعتدال قوی طوری فطری است که انسان را به عقل کامل و اخلاق فاضله رهنمون می‌شود و قوه عاقله بر دو قوه خشم و شهوت غلبه و تسلط دارد، چنانکه انبیاء و ائمه علیهم السلام چنین‌اند و گاهی، تجاوز قوی از حد وسط چنان است که عقل آدمی را ناقص و صفات او را

پست میگرداند و قوه عاقله وی تحت سلطه خشم و شهوت قرار میگیرد، چنانکه در بسیاری از مردم چنین است.^۴

سعدی که خود از مریبان بزرگ اجتماعی است در مواردی سخنانی در همین زمینه دارد که بعضی از صفات و استعدادها و خویها فطری و طبیعی است:

| | |
|-------------------------|-------------------------------------|
| چون بود اصل گوهری قابل | تربیت را در و اثر باشد |
| هیچ صیقل نکو نداند کرد | آهنی را که بدگهر باشد |
| سگ بد ریای هفتگانه مشوی | چونکه ترشد پلیدتر باشد |
| خر عیس گرش به مگه برند | چون بیاید هنوز خر باشد ^۵ |

در مورد دیگر میگوید:

| | |
|-----------------------|------------------------------------|
| ابر اگر آب زندگی بارد | هرگز از شاخ بید برنخوری |
| بافرومایه روزگار مبر | کزنی بو ریا شکر نخوری ^۶ |

و در مورد دیگر نیز میگوید:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است

تربیت نااهل را چون گردکان برگنبد است^۷

درختی که تلخ است وی را سرشت

اگر برنشانی بباغ بهشت

وراز جوی خلدش به هنگام آب

به بیخ انگبینی ریزی و شهد ناب

سیرانجام گوهر ببار آورد

همان میوه تلخ بار آورد

بعضی را اعتقاد آن است که سبب پیدایش اخلاق عادت است و گویند هر امری

گرچه در ابتدا بتکلف انجام میگیرد، لیکن در اثر ممارست و تکرار و تمرین در انجام

کاری، نسبت به آن کار اُنس و اُلفتی حاصل می شود. هر عمل که یک بار انجام گیرد

اثری در قلب بوجود می‌آورد و در مرتبه دوم آن اثر بیشتر میشود، چون عمل متوالی و پیاپی انجام گیرد، آن اثر مستحکم و ثابت میگردد و ملکه میشود. هر کس که از روی مراقبت و دقت به اعمال و رفتار خود بنگرد، خواهد دانست که بوسیله همان اعمال چه ملکات و صفاتی در قلب و جان او راه یافته و چگونه خود را ساخته است همانگونه که صورتها و چهره‌های افراد متفاوت است که هیچ چهره‌ای به چهره‌ای مشابه نیست، چهره و صورت باطن افراد هم یکنواخت نیست، چون ملکات و کیفیات نفسانی و باطن افراد بگونه رفتار و کرداری که مرتکب میشود، شکل میگیرد، اختلاف شخصیت و منش افراد، متناسب با کرداری است که سازنده شخصیت و ملکات نفسانی او است.^۸

بر حسب نظر این گروه، اخلاق اکتسابی است، نه طبیعی، آفرینش انسان بگونه‌ای است که هر کس بخواهد میتواند هر خلقی را به آسانی یا بدشواری بدست آورد. در اثبات این ادعا، چنین استدلال نموده‌اند:

«هر خلقی تغییر پذیر است، هر چه تغییر پذیرد طبیعی نیست، پس هیچ خلقی طبیعی نیست» این دلیل از ضرب دوم از شکل اول است. صغری موجب کلی و وجدانی است و کبری سالبه کلی و بدیهی است، شکل اول هم بدیهی الانتاج است. بنابراین نتیجه این استدلال که سالبه کلی است، درست است.^۹

پیروان این نظریه، اضافه میکنند: آنچه در بعضی موارد مشاهده میشود که بعضی از صفات نفسانی، طبیعی و غیرقابل تغییر است مانند: سرعت انتقال ذهن، حافظه قوی، ادراک قوی، کم هوشی، کم حافظگی، ضعف ادراک، و....

باید توجه داشت که اینگونه صفات مربوط به عقل نظری است، نه عقل عملی، بنابراین، از صفات اخلاقی که مورد تعلق تکلیف باشد، محسوب نیست.^{۱۰}

این گروه در ادامه بحث خود نیز چنین آورده‌اند:

«آنچه هم که بعضی گفته‌اند، اخلاق تابع مزاج است، نمیتوان نتیجه گرفت که

اخلاق قابل تغییر نیست و صفات اخلاقی را نباید از لوازم ذاتی مزاج دانست که انفکاکش ممتنع باشد، بلکه بحسب این فرض باید مزاج را از مقتضیات و شرایط، محسوب داشت که امکان زوال و از بین رفتن آن هست، مانند برودت آب که انفکاکش از آب، امکان پذیر است چون برودت آب بععلی از آب زایل می‌گردد و گرم می‌شود، اگر آن علل و اسباب همچنان باقی باشند، گرمای آب هم باقی خواهد ماند، آنچه هم که از پیامبر اسلام آورده‌اند که فرموده :

«چون شنیدید از کسی، که کوهی از مکانش برکنده شده است تصدیقش کنید و اگر شنیدید، انسانی، خلقی که داشته‌از آن دست شسته و آن خُلق از او زایل شده است، تصدیقش نکنید، چون چیزی نمی‌پاید که به جبَلت و طبیعتش می‌گردد»^{۱۱}. مفهوم این کلام این است که اگر آن عامل که سبب تادیب و تربیت او است زایل گردید به مقتضای طبیعتش برمی‌گردد و گرنه آن خُلق باقی خواهد بود، همچنانکه بابقاء عامل حرارت آب، آن حرارت برای آب باقی است. بنابر این پیامبراسلام، مزاج و طبیعت را، مقتضی و از شرایط اخلاق محسوب داشته است، نه از لوازم ذاتی آن. از این رو تغییر اخلاق، به اسباب خارجی، از قبیل تاءدیب و نصایح و امکان پذیر است، زیرا حیوان وحشی، اهلی می‌شود و انس می‌گیرد، اسب سرکش رام می‌گردد، سگ از برجستن و حمله کردن به تادیب، دگرگون می‌شود، پس چرا تغییر در اخلاق انسان امکان پذیر نباشد^{۱۲}.

کسانی هم که گفته‌اند، اخلاق طبیعی است و لوازم مزاج است، ممکن است، مقصودشان از طبیعت، طبیعت ثانوی باشد که انسان خود کسب کرده است، در این فرض، موافق با نظریهٔ کسانی خواهد بود که اخلاق را اکتسابی دانسته‌اند.

آنچه هم که از بعضی کلمات منظوم سعدی آورده شد که مؤهیم طبیعی بودن صفات اخلاقی بوده است، احتیاج به تبیین دارد و آن اینکه نظر سعدی، معظوف به مشکل بودن اصلاح صفات اخلاقی، در بعضی موارد است که گاه تأثیر تادیب و

تربیت بگنجدی صورت می‌پذیرد، نه آنکه بکلی بی‌اثر باشد. شاهد بر این سخنان خود او است که میگوید :

«آثار وراثت بر اثر معاشرت و نفوذ تربیت زایل می‌گردد و همنشینی را در اخلاق انسان بسیار مؤثر است :

| | |
|--------------------------|---------------------------------------|
| با بدان یار گشت همسر لوط | خاندان نبوتش گم شد |
| سگ اصحاب کهف روزی چند | پی نیکان گرفت و مردم شد ^{۱۳} |
| در مورد دیگر میگوید : | |

| | |
|-----------------------------|--|
| گر نشیند فرشته‌ای با دیو | وحشت آموزد و خیانت و ریو ^{۱۴} |
| از بدان نیکوئی نیاموزی | نکنند گرگ پوستین دوزی |
| و در مورد دیگر نیز میگوید : | |

«ولی اگر با نیکان نشست و بر خاست کند، ممکن است به شیوه صالحان تربیت پذیرد و خوی خرد مندان گیرد»^{۱۵}! بنا بر این تربیت را مؤثر میدانند و معتقد است تربیتی مؤثر است که شروع آن از دوران کودکی باشد :

| | |
|--------------------------|--|
| بخردی درش زجر و تعلیم کن | به نیک و بدش وعده بیم کن |
| هر که در خردیش ادب نکند | در بزرگی فلاح از او برخاست ^{۱۶} |

اخلاق اگر طبیعی می‌بود و قابل تغییر نبود، باید تأدیب و تربیت را اثری نباشد و شرایع وادیان نیز بیفایده باشد، در حالی که تأثیر تأدیب و تربیت به تجربه بر همه معلوم است و پیامبران هم با تعلیمات خود خدمتشان به بشریت، در اصلاح اخلاق عموم مردم و تربیت افراد سالم نقش مهمی ایفا کردند که بهتر از آن متصور نبوده است. پیامبر اسلام فرمود «حسنوا اخلاقکم» اخلاق خود را نیکو نمائید و فرمود «بعثت لأتمم مکارم الاخلاق» بعثت من برسالت بخاطر تکمیل فضایل اخلاقی در جامعه بشری است. اینگونه مطالب با حکم به طبیعی بودن صفات اخلاقی، سازگار نیست.

فراز دوم: این بحث در معنی ارزش اخلاقی است، بعنوان مقدمه باید یادآور شد که علوم از جهتی بردوگونه قابل تقسیم اند، توصیفی و ارزشی. در علوم توصیفی، هر محقق، تحقیقات و مطالعات خود را صرفاً و صرف می کند، گزارش می دهد، همچون علوم فیزیک و شیمی و زیست شناسی و روانشناسی و جامعه شناسی و..... در بررسی این نوع از علوم بیطرف است. صرفاً در مقام کشف روابط ثابت میان پدیده ها است تا آنها را بصورت قوانین نظام طبیعت ارائه دهد ولی در علوم ارزشی یعنی علمی که برای انسان ارزشمند است مانند منطق که از خطا و حقیقت سخن میگوید یا علم اخلاق که از خیر و شر و سعادت و شقاوت و کمال و انحطاط بحث میکند، به این جهت این نوع علوم را علوم ارزشی گویند چون حقیقت و خطا یا خیر و شر یا سعادت و شقاوت برای انسانها یکسان نیست. گیاه شناس که در تحقیقاتش اظهار میدارد که گیاهان چگونه غذا میگیرند، یا چگونه کربن و اکسیژن را مبادله میکنند و.... ادامه بحث به این کیفیت، نظری به ارزش گیاهان ندارد اما اگر بحث شود که بعضی از گیاهان خاصیت غذایی دارند و برخی خاصیت دارویی و پاره ای ارزش صنعتی و بخشی ارزش زیبایی دارند، در این فرض دارای احکام ارزشی است^{۱۷} البته اخلاق که از علوم ارزشی است، ارزشش معنوی است و با ارزش مادی تفاوت دارد. مثلاً کار کارگر دارای ارزش مادی است چون در مقابل، پول یا کالا دریافت میکند اما سرباز که جانش را فدا میکند ارزشش معنوی است. محقق که به آثارش جایزه نوبل تعلق میگیرد با وجود نیاز مبرم به آن جایزه از دریافت آن خودداری میکند و میگوید معنویتم را به امر مادی مقابله نمی کنم. بنابراین ارزش اخلاق که معنوی است مافوق ارزشهای مادی است.

اکنون یک نمونه ارزش اخلاق را از زندگی پیامبر اسلام میاوریم که گویاترین و بلندترین نمودار ارزشهای اخلاقی است: «پیامبر اسلام در اثر فشار آزار و اذیت مشرکین مکه مجبور به هجرت شد، در سال هشتم هجرت با تاکتیک خاصی با یک

ارتش منظم وارد مکه شد، بفرماندهان دستور داد که فتح مکه بدون خونریزی انجام پذیرد، این فرمان به تمام سربازان اعلام گردید، در حالی که یک هنگ پنجهزار نفری پیامبر را احاطه کرده بودند، وقتی دیدگان پیامبر بخانه‌های مکه افتاد، اشک شوق در چشمش حلقه زد و تمام واحدها بدون نبرد و جنگ وارد شهر شدند، ابوسفیان چون دانست که مقاومت سودی ندارد، فریاد کشید و گفت ای ملت قریش جان خود را بخطر نیفکنید زیرا جنگ بیفائده است، پیامبر اسلام وارد مسجد الحرام شد، سکوت تمام محیط را فرا گرفته بود، آنان چندین بار با پیامبر به نبرد خونین برخاسته بودند، جوانان و یاران او را بخاک و خون کشانده بودند، مردم به یکدیگر میگفتند لابد همه ما را از دم تیغ خواهد گذرانند، در این بین یکی از افسران پیامبر که پرچمی در دست داشت، چنین شعار میداد «الیوم یوم الملحمة تستحل الحرة» یعنی امروز، روز نبرد است و امروز جان و مال شما حلال شمرده میشود، پیامبر اسلام از این شعار ناراحت شد و فرمود «الیوم یوم المرحمة» یعنی امروز، روز رحمت و عفو و بخشش است، سپس فرمود شما هموطنان نامناسبی بودید رسالت مرا تکذیب کردید، با من به نبرد برخاستید ولی من با این همه جرائم، شما را بخشیدم و بند بردگی را از پای شما باز میکنم و اعلام میکنم که «انتم الظلّاء» بروید دنبال زندگی خود که همه شما آزادید»^{۱۸}. آنچه آوردیم باشکوه‌ترین نمونه ارزش اخلاقی است.

فراز سوم: این بحث این است که چرا بشر نیازمند به روشها و ارزشهای اخلاقی است. به بیان دیگر، خلق که بمعنی ایجاد عادت و ملکه و طبیعت ثانوی روح بشر است، چه ضرورتی دارد؟ چگونه شده که ایجاد خلق و کیفیت ثابت نفسانی ضرورت پیدا کرده است؟ پاسخ این پرسش بطور خلاصه و اشاره این است که آدمی پس از تولد، جسمش که ضعیف است بتدریج رویرشد و تکامل می‌یورد، استعدادها و حالات نفسانی و اخلاقی و درونی نیز در ابتدا ضعیف و ناتوان است

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»، احتیاج به ترتیب و پرورش دارد پس لازم است در زندگی روشی انتخاب شود که سبب رشد حالات و صفات نیک اخلاقی باشد. به همین مناسبت اکنون می‌پردازیم به ذکر نمونه‌هایی چند از امور تربیتی و اخلاقی که آشنائی به آنها لازم است، بخصوص برای کسانی که عهده‌دار امر تعلیم و تربیت‌اند. در این مورد از سخنان سعدی در گلستان و بوستان واز خواجه نصیر طوسی در اخلاق ناصری و تهذیب الاخلاق ابن مسکویه کمک می‌گیریم:

۱- آموختن سنن و وظایف دینی است.

تعلیم دینی را باید در رأس ارزشهای اخلاق قرار داد، چون فضایل اخلاقی مانند حق، عدالت، امانت و درستی و... در صورتی فضیلت محسوبند که متکی به دین و اعتقاد بخدا باشد و گرنه پایدار نخواهد ماند^{۱۹}.

۲- اطلاعات و اخبار و اشعاری که درباره آداب نیک است باید به متعلم آموخت، حفظ کردن و از برخواندن نظم و نثر عبارتی که در آداب و اخلاق است، جزء برنامه قرار داد که موجب تأکید در گرایش و اعتقاد به آنها خواهد بود^{۲۰}.

۳- معلم باید دارای فراست باشد تا بتواند استعداد و فراگیری متعلم را در رشته خاصی که برای او است دریابد و پس از شناسائی استعداد، باید بکوشد آن ذخایر وجودی را استخراج نماید، چنانکه در همه دنیا مهندسین پس از شناسائی معادن، آن را از زمین استخراج می‌نمایند^{۲۱}.

۴- کیفیت سخن است، معلم سخنی که دارای نتایج مثبت و مفید است تعلیم نماید.

تائیک ندانی که سخن عین صوابست - باید که بگفتن دهن از هم نگشائی بسیج سخن آنگه آغازکن - که دانی که درکار گیرد سخن^{۲۲}

۵- معلمی باید انتخاب کرد، درست کردار، تا رفتار نیکش در متعلم مؤثر افتد و سودمند باشد و الگو در زندگی متعلم باشد.

عالم آنکس بود که بد نکند نه بگوید بخود نکند
علم هر چند بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند چارپائی بر او کتابی چند^{۲۳}

۶- معلم باید با هیبت باشد و وقار و ابتهی در نزد متعلم برایش باشد تا متعلم را از او ملاحظه باشد.

استاد و معلم ار بود بی آزار خرسک بازند کودکان در بازار^{۲۴}
۷- از جمله ارزش اخلاقی، سخت‌گیری در کار متعلم است نباید او را بنواز و نعمت پروراند^{۲۵}.

بسا روزگارا که سختی برد پسر چون پدر نازکش پرورد
سعدی در جای دیگر میگوید: گرش دوست داری بنارش مدار^{۲۶}. باید توجه داشت که کانون خانواده اولین مدرسه و پدر و مادر اولین معلم اند اما معلم پدری است برای متعلم ارزنده‌تر از پدر صلبی چه او بیشترین توجه‌اش به تربیت جسمی او است و این توجه‌اش در تربیت اخلاقی و روحی او می‌باشد. سعدی این دستور اخلاقی را که معلم باید سخت‌گیرد باشد، در مورد دیگر آن را تعدیل میکند و میگوید، معلم باید گاه سخت‌گیر و گاه ارفاق‌کند و هرگز اعتدال را از دست ندهد: «خشم بیش از حد گرفتن وحشت آرد و لطف بی وقت هیبت ببرد نه چندان درشتی کن کز تو سیر گردند و نه چندان نرمی، بر تو دلیر شوند.

درشتی و نرمی بهم در بهست چو رگ زن که جراح و مرهم‌نه است
درشتی نگسیرد خردمند بیش نه سستی که نازل کند قدر خویش^{۲۷}

تأثیر تحسین و تشویق را از توبیخ و تهدید بیشتر میدانند چنانکه گوید:

نو آموز را ذکر تحسین وزه ز توبیخ و تهدید استاد به

۸- از جمله ارزشهای اخلاقی که پیشنهاد سعدی است آن است که اگر متعلم میدانند که مجهولش بزودی معلوم می‌گردد، قبل از رسیدن وقت سوال نکند که

سوال بی مورد از ارزشش میکاهد :

هر آنچه میدانی که هر آینه معلوم تو میگردد بپرسیدن آن تعجیل مکن که هیبت رازیان دارد.

چو لقمان دید کاندر دست داود همی آهن بمعجز موم گردد
به پرسیدن چه میسازی که دانست که بی پرسیدنش معلوم گردد^{۲۸}
۹- متعلم را در پاسخ از سوالی که از او شده تأمل کند، به بررسی همه جانبه سوال پردازد :

هر که تأمل نکنند در جواب بیشتر آید سخنش ناصواب
یا سخن آرای چو مردم بهوش یا بنشین چون حیواناتان خموش^{۲۹}
۱۰- باید به متعلم آموخت تا دیگری در بیان مطلبی است سخنش را قطع نکند و خود رشته سخن را بدست نگیرد یا اگر سوال از دیگری شده نه از او، سبقت در جواب و اظهار فضل نمودن خلاف اخلاق است. هر که در پیش سخن دیگران افتد، تا پایه فضلش بدانند، پایه جهلش شناسند.

ندهد مرد هوشمند جواب مگر آنکه کز و سوال کنند
گرچه بر حق بود مزاج سخن حمل دعویش بر محال کنند^{۳۰}
۱۱- از جمله ارزشهای اخلاقی خاموشی است، در موردی که اقتضای ادب و حسن خلق در خاموشی است یکی موردی است که اطلاع و آگاهی در آن کم است. چون نداری کمال و فضل آن به که زبان در دهان نگهداری
آدمی را زبان فصیحه کند خبر بی مغز را سبکساری
دیگر موردی است که خبر ناخوش آیند است.

خبری که دانی دل بیازارد تو خاموش تا دیگری بیارد
بلبلا مژده بهار بیار جز بد به بوم باز گذار^{۳۱}
۱۲- از جمله ارزشهای اخلاقی که توصیه سعدی است و باید به متعلم

آموخت، فروتنی و تواضع است.

بنی آدم سرشت از خاک دارد اگر خاکی نباشد آدمی نیست^{۳۲}

۱۳- از جمله ارزشهای اخلاقی که در تعلیم و آموزش منظور است صفت سخا و کرم و بخشش در مال باشد یا علم یا هر نوع روح گذشت.

خواهی متمتع شوی از دنیوی و عقبی با خلق کرم کن چه خدا با تو کرم کرد

جوانمردی و لطف است آدمیت همین نقش هیولانی مپندار

چو انسان را نباشد فضل و احسان چه فرق از آدمی تا نقش دیوار^{۳۳}

نیشته است برگور بهرام گور که دست کرم به زیازوی زور

۱۴- از جمله ارزشهای اخلاقی تفقد و دلجوئی از زبردستان است.

هر که بزبردستان نبخشاید بجزور زبردستان گرفتار آید

نه هر بازو که در وی قوتی هست به مردی عاجزان را بشکند دست

ضعیفان را مکن درد دل گزندی که درمانی بجزور زورمندی^{۳۴}

۱۵- از جمله ارزشهای اخلاقی، اعتدال در غذا خوردن است.

نه چندان بخور کز دهانت برآید

نه چندان کز ضعف جانت برآید

فرشته خوی شود آدمی ز کم خوردن

اگر خورد چوبهایم بیوفتد چو جماد

بسا آنکه در طعام است خط نفس

رنج آورد که بیش از قدر بود

گر گلشکر خوری بتکلف زبان کند

ور نان خشک دیر خوری گلشکر بود^{۳۵}

باید به کودکان آموخت که خوردن غذا بقصد صحت و سلامت بدن است، نه

دریافت لذت. انواع غذاها را که خدای تعالی آفریده است برای آن است که با

مصرف آنها بدن را در صحت و سلامت بداریم. غذا همانند دارو است، مصرف دارو که بقصد درمان است نه بقصد لذت، مصرف غذا هم بقصد درمان گرسنگی و جلوگیری از بیماریهای ناشی از آن است، غذاهائی که افراد مصرف و پرخور می‌پسندند باید آن نوع غذا و آن افراد را نزد کودکان، تقبیح نمود و به آنان آموخت که مصرف غذا باید بمقدار نیاز بدن باشد، لقمه‌های غذا را باید جوید، خوردن غذای زیاد، سبب بلادت و کاهش حدّت ذهن است و باید در فاصله خوردن از نوشیدن آب خودداری کرد و...^{۳۶}

آموزش اخلاق

لازم است یادآوری شود که آموزش اخلاق نمی‌تواند جدا از آموزش هیچ علمی باشد، آموزش هر علم باید بگونه‌ای باشد که بدون ارزش اخلاق نباشد. علم تنها آن نیست که حقایق را کشف کند آنگاه آن را حفظ کنند و یا در کتابی آن را جمع آوری نمایند، علم وسیله‌ای است جهت تکامل و اصلاح بعد معنوی انسانها همچون دارویی که امراض را شفا می‌بخشد، در حقیقت، علم تمرینهائی است در راه راستی و درستی و حقیقت و معنویت و کوشش برای یک زندگی کاملتر و با معنویت‌تر. بنابراین این ارزش هر علم در این است که تا چه اندازه با ارزشهای اخلاقی قابل سنجش باشد و آموزش اخلاق باید در آموزش هر علمی نهفته باشد و در آن منظور شده باشد.

«علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن»^{۳۷}

منابع

- ۱- جامع السعادت ج ۱ ص ۲۸ - مقاله‌ای در اخلاق از دکتر سیدجلال‌الدین مجتبی‌ی مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی شماره ۳۰۳

- ۲- اخلاق ناصری ص ۷۰ و جامع السعادات ج ۱ ص ۲۴.
- ۳- اخلاق ناصری ص ۷۱
- ۴- تهذیب الاخلاق ابن مسکویه ص ۵۱
- ۵- گلستان سعدی باب هفت حکایت اول
- ۶- گلستان سعدی باب اول حکایت چهارم
- ۷- گلستان سعدی باب اول حکایت چهارم
- ۸- اخلاق ناصری ص ۴۷
- ۹- اخلاق ناصری ص ۷۳
- ۱۰- و عدم قبول بعضها بالنسبة الى البعض له، للمشاهدة و التجربة و هذا البعض مما لا یكون متعلق التکلیف لا لاخلاق المتعلقة - بالقوة العقلية من الذكاء و حسن التعقل و غيرها..... جامع السعادات ج ۱ ص ۲۶
- ۱۱- اذا سمعتم انّ جبلاً رال عن مكانه فصدّ قوه و اذا سمعتم برجلٍ زال عن خلقه فلا تصدّ قوه فانه سيعود الى ما جُبل عليه. جامع السعادات ج ۱ ص ۲۵
- ۱۲- جامع السعادات ج ۱ ص ۲۶
- ۱۳- گلستان سعدی ص ۸۵
- ۱۴- ريو بمعنى مكر و حيله. گلستان سعدی باب هشتم ص ۲۰۶
- ۱۵- گلستان سعدی باب ۸
- ۱۶- گلستان سعدی باب ۷ حکایت ۳
- ۱۷- مقاله ای در اخلاق از دکتر سید جلال الدین مجتوبی. مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شماره ۳ و ۴.
- ۱۸- فروغ ابدیت ج ۲ ص ۷۲۱